



## گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید

مقدمه

وقتی سیدعلی محمد باب به سال ۱۲۶۶ در تبریز کشته شد شیخ علی خراسانی ترشیزی از یاران سیدرشتی و ملقب به عظیم مقام رهبری بابیان را یافت. این جناب عظیم در موقع انتقال باب از اصفهان به تهران و هنگام اعزام او از تهران به چهریق همواره از نزدیکترین مریدان مراقب حال سید بود و در موقع ادعای قائمیت باب که پس از سرگ سلا محمد علی بار فروشی (قدوس) صورت گرفت از طرف سید با عنوان خاتم باب ساسور اعلام این دعوت به سردم دور و نزدیک شده و در پیش بابیان طبقه اول سکانتی یافته بود. در سال ۱۲۶۷ هجری سید کورهندی معروف به بصیر که مورد تقریب و تأیید پسران میرزا بزرگ نوری در مازندران قرار گرفته بود، مدعی مظهریت و رجعت حسینی شد و میان بابیان تهران و قم و کاشان و اصفهان دو دستگی پدید آمد. سرانجام پس از چند ماه فتنه و هرج و مرج، بصیر از دایره بیرون افتاد و کار ریاست کلی بر عظیم قرار گرفت. در سال ۱۲۶۸ عظیم پس از شورت با میرزا حسینعلی به دستور کتبی پیش کسوتان بابیه را از اطراف ایران به تهران فراخواند و نقشه قتل ناصرالدین شاه را با حضور همگنان در خانه سلیمان خان کشید و چون تیر ضارب خطا کرد غالب شرکت کنندگان که از شهرها به تهران آمده بودند دستگیر و به طرزی فجیع به سیاست رسیدند. از جمله عظیم که خود را رئیس مطاع بابیان و منصوص از طرف سید معرفی میکرد دستگیر شد و مسئولیت اداره سوء قصد را بر عهده گرفت و به قتل رسید. کشته شدن عظیم که مورد قبول و تکریم سران بابیه بود همراه با گروهی از پیش کسوتان دیگر که به دعوت او در تهران به دام حاجب الدوله افتادند، به فرزندان موقع شناس میرزا بزرگ نوری که نخست از حادثه قلعه طبرسی و سپس از غائله سوء قصد به ناصرالدین شاه سالم بدر رفته و بغداد را در کنار رود دجله محل فعالیت خود قرار داده بودند، مجال آن را داد که بابیان پراکنده و وحشت زده را از اطراف در آن شهر پیرسون خودگرد آورند و به تدریج دست سایر مدعیان و رقیبان را کوتاه ساخته عرصه را از وجود افراد سزاحم از هر

\* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی. از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

راعی که میسر بود بپردازند. این میدان خالی از وجود مزاحم برای ریاست مشترک ایشان بعد از پانزده سال همکاری صوری برهم خورد و هریک از بهاوازل تا پایان عمر طولانی تنها خود را حق و برادر دیگر را ناحق می‌شمرد. عین این قضیه بعد از سرگ بها برای پسرانش تجدید شد و تا سرگ عباس افندی و سیرزا محمد علی اداسه داشت. سرانجام بعد از وفات عباس افندی ریاست اکثریت، برخلاف آنچه از طرف بها موعود و معهود بود، از خاندان سیرزا بزرگ نوری به خانواده‌ای از سادات شیرازی انتقال پیدا کرد که با یکی از سه زن سید علی محمد مختصر قرابتی داشتند و عاقبت با سرگ شوقی افندی از خانواده افنان که از طرف مادر فرزندزاده سیرزا بزرگ نوری به حساب می‌آمد اسر ریاست سلب و به شوقی ختم شد.

قریب صد و بیست سال کشمکش بر سر ریاست بابیه میان فرزندان و فرزندزادگان سیرزا بزرگ نوری که در ضمن، اشکال تازدای هم به خود گرفت اتباع دوبرادر را طوری در مورد اظهار نظر راجع به قضایای مربوط به توقعیت خود حساس و بیقرار ساخته بود که اگر کسی مثلاً راجع به کتاب تاریخی نظری پیدا، یا به نشر متنی تاریخی سپرداخت فوراً یکی از دو طرف، آن را به حساب زیان خود و سود طرف مقابل سینه‌داد و یک رشته مطالبی که در طی پنجاه سال برخورد ستوالی پیوسته بر ضد هم گفته و نوشته بودند تکرار می‌کردند و هر محقق و ناقدی را به زعم خود طرفدار و پشتیبان طرف مخالف خود می‌شمردند.

شصت و شش سال پیش پرفسور برون و سیرزا محمدخان قزوینی نسخه خطی تاریخ قدیم بابیه را انتشار دادند که در حقیقت سند اصلی ارائه ضعف جانب ادعای هر دو طرف محسوب می‌شود و در این مدت آنی از تحمل سوءنسبت و تهمت و افترای قلمزنان یک طرف دعوی، در اسان نبوده‌اند.

اخیراً این جانب نظری را که درباره کیفیت تحول صورت متون تاریخی بابیه در ضمن مراجعه مکرر دریافته بودم به قصد نظرخواهی ضمن سه مقاله در چهار شماره از ماهنامه تحقیقی گوهر سال دوم و سوم درج کردم اینان بجای آنکه موضوع را از لحاظ تاریخ شناسی و تاریخ سنجی مورد سلاخه قرار دهند نوشته‌ها را بشمول همان طرز برخورد و دریافت و قضاوت دیرین طایفگی خود قرار داده بحث کتاب‌شناسی ما را به سباحه مذهبی خود تبدیل ساخته‌اند، موضوعی که مداخله در آن هرگز مطلوب و مرغوب اینجانب نبوده است. تا کنون آقای دکتر داودی مقاله سوم را و آقای نواب‌زاده مقاله چهارم را منعقد ردو نقد شده‌اند.

در شماره قبل از ماهنامه تحقیقی گوهر به مقاله آقای دکتر داودی جوابی مناسب داده شد که از نظر خوانندگان ارجمند گذشته است.

\* \* \*

چند روزی از انتشار مقاله آقای دکتر علیمراد داودی در شماره ۱۱ از نشریه تبایغی بهائیان نگذشته بود که تعرض مفصل آقای ص. نواب‌زاده اردکانی در دنباله همان موضوع، پنجاه و شش صفحه از شماره ۱۲ نشریه سزبور را اشغال کرد و درباره تاریخ قدیم و جدید بابیه به ذکر سواردی قابل اخذ ورد از مقاله اول و دوم اینجانب که در مجله گوهر سال دوم نشر یافته بود بدین شرح پرداخت:

- ۱ - بحث درباره تاریخ قدیم بابیه و انتساب آن به مؤلفی اصفهانی
- ۲ - رد احتمال انتساب آن به محمدرضای اصفهانی کاشانی.
- ۳ - تکرار نسبت جعل و تصرف در متن تاریخ قدیم از طرف طرفداران فرزند کوچک میرزا بزرگ نوری برای تأیید ادعای وصایت او.
- ۴ - حمله به میرزا محمدخان قزوینی و برون از بابت چاپ متن مذکور و سقایسه سدرجات آن با متن تاریخ جدید.
- ۵ - اتخاذ سند از گفتار این جانب درباره سلب نسبت تاریخ قدیم به حاجی میرزا جانی کاشانی، به نفع فرقه خود.
- ۶ - مناقشه درباره کسب تابعیت عثمانی از طرف برادران نوری و مهاجران دیگر ایرانی در بغداد.
- ۷ - تردید یا تعجب از اظهار تردید نگارنده در انتساب تاریخ جدید به میرزا حسین سنشی سانکجی و اعلام شرکت میرزا ابوالفضل در توجیه و تهیه و تدوین و تجویز آن.
- ۸ - تأیید بی‌اطلاعی سران بابیه در فلسطین و قبرس از محتویات تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی در موقع انتشار چاپ برون.
- ۹ - تجدید ذکر از شخصیت مشکوک حاجی سید جواد کربلائی عرفی پسند که مسلمانش به زرم شوید و هندو بسوزاند.
- ۱۰ - اعلام کشف نسخه اصلی تاریخ حاجی میرزا جانی که از محتویات نسخه گوینو و نسخه‌های موجود دیگر پیراسته است؟!
- ۱۱ - سؤال درباره سهم میرزا ابوالفضل در تلخیص تاریخ قدیم یا تدوین تاریخ جدید.
- ۱۲ - اظهار تعجب از قید مدت صد و بیست سال برای تحول سریع صورت حوادث تاریخ بابیه.
- ۱۳ - توصیه به این جانب که بحث و پژوهش را درباره تاریخ امری و کیشی شروع کند که بدان اعتقاد دارد و خود را به تاریخ اسلام آشنا سازد نه تاریخ باب و بها و ازل.
- ۱۴ - تجدیدنظر در چترهای حمایتی که از ۱۲۶۸ تا ۱۳۳۸ هجری بر سر بابیه و بهائیه گشوده شده است.
- ۱۵ - بی‌اطلاعی معترض از سابقه ارتباط سران بابیه در بغداد با میرزا سلک‌مخان و فراین وجود این ارتباط در آثار موجود ایشان.
- ۱۶ - افسانه تهیه وسائل سفر مجلل از بغداد به اسلامبول حقیقت داشته است.
- ۱۷ - انکار بروز حوادث قتل و غرق و نابودی مخالفان در بغداد.
- ۱۸ - سید اسماعیل زواره‌ای را غیر از اصفهانی دانسته‌اند.
- ۱۹ - لوح سلطان را غیر از نامه سودت اسلوب بهابه ناصرالدین شاه دانسته‌ابد.
- ۲۰ - تشفی خاطر آزرده با نقل آنچه اسقف تیز دل و فاندرو سیل و ترسایان دیگر بر پیامبر و دین اسلام و کتاب خدا خرده گرفته و به رخ مسلمانان کشیده‌اند.
- ۲۱ - مؤلف تاریخ جدید نتوانسته از تاریخ منسوب به حاجی میرزا جانی استفاده کنند. از مجموعه مواردی که در پنجاه و اندی صفحه مقاله نواب زاده ساخود و ملحوظ است چنین میتوان دریافت که عمل سباحه درباره تحول تاریخ بابیه را از مقوله بحث مذهبی

پنداشته و با منطق تبلیغی خود موضوعات را سنجیده و پیش خود نیندیشیده‌اند که ممکن است حقیقتجویی بی‌طرف در تحری حقیقتی به‌جنبه عینی موضوع کاری نداشته و موضوع محدود خاصی را از دیده حقیقت‌بین گذارنده باشد. بنابراین به‌آقای نواب‌زاده اطمینان سیدهد که پژوهنده را با اصل دعاوی فرزندان و فرزندان‌دگان سیرزا بزرگ نوری کاری نبوده و بیانی و ازلی و بهائی و موحد غصن اکبری و مشرک (مخالف او) و ثابت و ناقض و خیراللهی و سهرابی و غصنی و ورقه‌ای و ربمی و بیت‌العدلی، همگان در پیش چشم او یکسان جلوه میکنند و در صحت و بطلان اقوالشان داخل نمیشود، بلکه به تحقیق و تعلیل اختلافات موجود در ستون تاریخی مربوط به‌اینان سپردارد و نتیجه بحث خود را بر کسانی عرضه میدارد که همچون او به‌راست و ناراست اصول دعاوی و عقاید سوافق و مخالف کاری ندارند (بلکه) به‌سیرزا یحیی مانند برادرش سیرزا حسینعلی و به‌عباس افندی همچون برادرش سیرزا محمد علی و به‌شوقی افندی همانند روحی افندی و سهراب و ربمی سینگرند. برای رعایت این اصل از دخول در مباحث تبلیغی و رد و اثبات اسور مذهبی صرف نظر میکند و با کمال اختصار میکوشد فقط به آنچه معترض بر سندرجات مقاله کتابشناسی او خرده گرفته خارج از حوزه مباحثه عقیده‌ای به ترتیب جوابی داده شود:

**الف** — تاریخ قدیم بابیه در دو نسخه‌ای که تا کنون علاوه بر نسخه گویینوی کتابخانه پاریس دیده‌ام، رساله اعتقادیه نقطه الکاف را در ابتدا ندارد و در سراسر آن چیزی که برنام مولف یا اسم کتاب دلالت کند نمیتوان یافت و بدین سبب آن را کتاب بینام از مولف گمنام خوانده‌ام. وجود رساله نقطه الکاف در مقدمه نسخه کاسل پاریس این نام را برای کتاب به‌برون، و نسبت تألیف آن را به حاجی سیرزاجانی کاشانی، نخست به سیرزا ابوالفضل و سپس به‌برون، القا کرده است. در صورتیکه از متن تاریخ مذکور چنین نام کتابی و مؤلفی برداشت نمیشود. تنها در سواردی که مطلبی با ارض صادیا اصفهان ارتباط پیدا کند در سیاق تحریر کتاب حالت و کیفیتی دیده میشود که سرا بدان راهنمایی کرد تا مؤلفش را اصفهانی پندارم و به‌اعتبارنامه ازل به‌برون و همچنین نامه عباس افندی به سیرزا حسن طالقانی درباره محمد رضای اصفهانی مقیم بغداد که همسایه سرای بها و ازل بود و داستان دیدار سید اسمعیل ذبیح زواره‌ای با سیرزا حسین علی درخانه او صورت گرفت و سرانجام کار به ذبیح سید زواره‌ای خاتمه یافت، چنین تشخیص بدهم. پژوهندگان در انتساب کتابی که مؤلف آن مسلم نیست به کسی که قرینه‌ای بتواند بدان راهی بدهد سعی نمینگرند، بخصوص که عبدالباها از اوراق حاجی سیرزا جانی در پیش همان محمد رضا یادی میکنند و ازل هم قصد تألیف تاریخی را بدو نسبت سیدهد. مسلم است محمد رضائی که در بغداد موجبات دیدار سید ذبیح زواره‌ای و بها را در سرای خویش فراهم آورده بود نمیتوانسته یکی از مقتولین غائله سوء قصد به ناصرالدین شاه در تهران به سال ۱۲۶۸ باشد و به همین نظر در فهرست محبوسین محکوم به قتل از او ناسی دیده نمیشود.

**ب** — از سال ۱۹۱۰ تا کنون این زمزمه تهمت جعل و دسیسه و توطئه به طرفداران ازل در تهیه متن تاریخ قدیم کتابخانه پاریس بارها تکرار شده و بهائیان هم درباره این کتاب همواره اختلاف نظر در تشخیص و حکم خود داشته‌اند و هیچ یک از آنها هنوز نتوانسته نظر موافقی در میان محققان شرق و غرب تحصیل کند و تجدید این گفتگو به نظر صاحبان انصاف زاید سیرسد. همینقدر به اعتبار شهادت فردی که بر وجود شش نسخه از این متن قدیمی

تاکنون واقف شده و سه‌متن آن را با نسخه چاپ برون سنجیده است می‌توانم بگویم که متن تاریخ قدیم بایبه خواه در بغداد و یا خارج از بغداد به سال ۱۲۷۰ قمری نوشته شده و مؤلف آن خواه کاشانی یا اصفهانی و یا دیگری باشد، متنی اصیل است و معتبر و قدیمی‌ترین سند قیام باب و بایبه محسوب می‌شود و همه نکاتی که سبلغان گلپایگانی راجع به انتقاد محتویات آن در کشف الغطا نوشته‌اند خود دلیل اصالت و قدمت و اعتبار مندرجات این نسخه پیش اشخاص بیطرف محسوب می‌شود و نشان می‌دهد این کتاب در شرایطی نوشته شده که سرگ شیخ علی عظیم رئیس مسلم بایبه و یارانش، زسینه خالی برای نفوذ پسران میرزا بزرگ نوری فراهم آورده ولی هنوز آثار و بقایای ده سال اول اسر جای خود را به ساخته‌ها و پرداخته‌های ده سال بعد در شهر بغداد نداده بود.

ج - در این صورت حمله به میرزا محمدخان قزوینی و پرفسور برون از بابت اقدام به طبع متن موجود در پاریس کاری دور از انصاف بوده و اگر در برخی موارد، مانند نام کتاب یا قبول انتساب نگارش آن به حاجی میرزا جانی و اصرار برای جمع رساله نقطه‌الکاف با متن تاریخ و تصور نابودی همه نسخه‌های دیگر این کتاب، بتوان براین دو دانشمند حقیقت پژوه خرده‌ای گرفت، از بابت نشر تحقیقی متن و مقایسه آن با تاریخ جدید و ارائه موارد تغییرات لفظی و معنوی، خدمتی مهم به فن تاریخ و تاریخ‌شناسان کرده‌اند.

برکت انتشار همین نسخه بدین جانب مجال آن را داد که در میان نسخه‌های معنون به تاریخ بایبه که در طی نیمقرن دیده‌ام دو نسخه دیگر از این کتاب را ببینم و بشناسم و بخوانم و بسنجم و در آغاز انتشار هم به دیگری یاری کرده بود تا نسخه‌ای از چاپ برون را با متن خطی دیگری تطبیق کند و این نسخه با ارزش تا سی سال پیش در صندوق آهنین کتابخانه مجلس شوری محفوظ بود. آری خواندن همین نسخه چاپ برون به دکتر سعیدخان کردستانی توفیق تحصیل نسخه دیگری از این متن را داد که سی سال پیش از کتابخانه او دزدیده شد و اینکه شنیده‌ام به کتابخانه پرینستون آمریکا درآمده است.

اقدام برون به نشر متنی که آثار اصالت آن مورد قبول کتاب‌شناسان بوده کاری سزاوار تحسین و تقدیر است و اینکه بعد از پنجاه سال تعرض بیجا باید به قبول ارزش عمل او تسلیم شد و این نغمه مخالف را منصفانه خاسوش کرد.

د - کار عناد با برون و قزوینی از بابت تحریر مقدمه تاریخ قدیم چندان پیش رفته که میرزا ابوالفضل در فصل الخطاب، دایره تاخت و تاز را از نقطه‌الکاف تا چهار سقاله چاپ اوقاف گیب کشیده و تهدید کرده است که «اگر سراقوای طبیعی موافق بودی و وقت مساعدت نمودی یکیک اغلاط آنان را در طبع این کتاب چهار مقاله سکشوف میداشتم تا ایرانیان ساده زود باور ببینند که این دوستان تازه در چه کارند.»

تهدیدی که چند سال بعد شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر را در مجله ارسان سال ۱۳۱۰ برانگیخت تا آنرا عملی کند و یکایک اشتباهات علامه قزوینی را از بوتۀ نقد بگذراند ولی مرحوم اقبال آشتیانی به دفاع از حیثیت ادبی میرزا محمدخان قزوینی پرداخت و ناقد چیره دست را به عقب‌نشینی و سکوت ملزم ساخت.

من از قزوینی و برون دفاع نمی‌کنم زیرا تغییر لحن آقای حسن بالیوزی در کتاب تازه‌اش راجع به «برون و بهائیگری» نسبت به اسلوب نگارش میرزا ابوالفضل و دیگران

تا حد آشتی و سازش، خودگواه تحول اندیشهٔ اینان درباره آنان است بلکه میخواهم بگویم شایسته نیست محققان را برای عملی تحقیقی که انجام داده‌اند، گرچه موافق میل و عقیده ما هم نباشد، در معرض نکوهش قرار دهیم.

۵- اختلاف نظری که میان پیروان ازل و بها در مورد شخصیت چند پهلوی سیدجواد کربلایی وجود دارد و اصرار هر دسته‌ای در وابستگی او به خود و داستان رعایت احوال و روحیانش در حیانتش از طرف شیخیان و صوفیان در طهران و کرمان و استناد میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی به استادی و رهبری او و اصرار میرزا ابوالفضل در پیوستگی سیدجواد به همفکران گلپایگانی و جهل خاندانهای طباطبائی در کربلا و زواره و اصفهان و کرمان نسبت به سلسله نسب سیدجواد و نامعرفی او در حلقه اهل تحقیق به عنوان مردی حقیقت‌شناس، به تدریج اعتبار را از روی احوال و اقوال منسوب بدو برداشته و پیش از آنکه اثری به خط دست شناخته شده او در تأیید مطالب منسوب بدو پیدا شود، نمیتوان به ادعای هیچ یک از دو طرف ازلی و بابی دربارهٔ او تسلیم شد و سخنان منسوب بدو را باید از مقوله سخن پرداخته برای تأیید دلخواه یکی از دو طرف ادعا به حساب آورد.

و- اتخاذ سند ازگفتار این جانب برای تأیید نسبت جعل و دسیسه راجع به تاریخ قدیم، به هیچ وجه درست نیست. تحقیق من درباره نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم هیچگونه تأثیری در اصالت متن دیرینهٔ موجود در کتابخانه پاریس نمی‌بخشد که اساس چاپ برون است و بحث اسم کتاب و کتاب را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب، ششبه جلوه داد.

ز- تصور نمیکنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بها و خانواده ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تبعیت اکتسابی در بغداد بعد از غلبه انگلیس بر قبرس و فلسطین به تابعیت جدید از دولت حاسی دیگری مبدل شد. موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به اسیری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها مایون اسوال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردید. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایسته یا ناشایستی نبوده بلکه میخواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تالیف تاریخ قدیم بابیه برای برخی زیاده-روی‌ها تعلیلی کرده باشد و گرنه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله‌ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می‌اندیشیدند آزاد بوده‌اند. بدیهی است چتر حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب بر چتر حمایت تزار روس که قبلاً بر سر برخی از این افراد سایه افکنده بود ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است.

ح- میرزا ابوالفضل گلپایگانی، در رسالهٔ اسکندریه خود و نیپل قایینی در خاتمهٔ تحریر تاریخ جدید راجع به نویسنده یا نویسندگان تاریخ جدید اظهار تردید کرده‌اند و آن را به بیش از یکنن منسوب شمرده یا شنیده‌اند و ترتیبی که گلپایگانی درباره اقدام سانکچی و سنشی او میدهد مینماید که سنشی مزبور نسبت به تاریخ امریاب جاهل و بی‌اطلاع بوده و میرزا ابوالفضل به راهنمایی او برخاسته و به درخواست وی بر کتاب بدون مقدمه‌ای هم نوشته است. کسی که تاریخ جدید را در نسخه‌های کامل آن خوانده باشد به خوبی جای سرپنجهٔ دست و پا و نوک قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی را در سراسر کتاب مینگرد.

ط - اگر سران طایفه بابیه در ماغوسه و عکا و حیفا به نسخه‌ای از تاریخ قدیم در موقع انتشار (۱۹۱۰) در دسترس داشتند و آن را با نسخه چاپ برون مقابله میکردند کار تنظیم کشف‌الغطا و اظهارنظر درباره آن تسهیل میشد و میتوانستند در مکاتبه از وجود آن خبر بدهند. در اینکه لازم بوده آنان از قدیمترین کتاب تاریخ طایفگی خود آگاه باشند، جای چون و چرا نیست و این بی‌اطلاعی، قابل اغماض نبوده که مانکجی زردشتی و برون مسیحی به جبران آن پرداخته‌اند.

ی - نمیدانم این نسخه تازه‌ای از تاریخ قدیم که آقایان دکتر داودی و نوابزاده خبر کشف اخیر آن را داده‌اند به چه مبنی و منوالی است؟ در صورتیکه با نسخه برون موافق نباشد چگونه میتوانند اصالت و برتری روایت آن را بر این یک اثبات کنند؟ با سابقه تصرفات متوالی که طی یکصد و بیست سال در صور منقول از حوادث تاریخی بابیه مشهود و معهود بوده به چه قسم میتوان این متن نو یافته را هم مانند متن منسوب به نبیل زرنندی یک مولود نوساخته و یا خلقت جدیدی از تاریخ قدیمی تصور نکرد؟

یا - بعد از مراجعه به تصویر نسخه مانکجی که اصل آن در بمبئی موجود است و بر آن تنها نام میرزا حسین طهرانی نوشته شده و اعتراف میرزا ابوالفضل بدانکه او (یعنی گلپایگانی) منشی مانکجی را به تحریر این کتاب دلالت کرده و بر حسب درخواست منشی مزبور مقدمه‌ای بر آن کتاب نوشته و نقل مطالبی که به ترجمه میرزا ابوالفضل از زبان عربی موصوف است در متن کتاب و شباهت اسلوب کلی تحریر تاریخ جدید به نوشته‌های گلپایگانی، نمیتوان در اهمیت نقش یا سهم میرزا ابوالفضل در تدوین تاریخ جدید تردید روا داشت.

یب - از سال ۱۲۷۰ که تاریخ قدیم تألیف شده تا انتشار ترجمه «گادسپیزبای» شوقی به زبان فارسی، قریب یکصد و بیست سال میگذرد. در این مدت به شهادت تاریخ جدید (در سه روایت) و مقاله سیاح و کشف‌الغطا و کواکب‌الدربه و ظهور الحق و شاهراه برگزیده و مطالع الانوار و قرن بدیع بارها صورت و محتوای روایات منقوله تغییر شکل یافته و این اختلافات گاهی تا آنجا زننده و برانگیزنده بوده که مبلغی بهائی زاده همچون آقای اسان‌الله شفا را در آسیرکای جنوبی به حیرت و تردید و انکار برسی‌انگیزد و در نامه‌ای از ساؤبولوبه بیان آن سپردازد.

تصور میکنم اگر آقای نوابزاده به انتخاب یک حادثه از حوادث منقول در تاریخ قدیم بابیه همت بگمارند و آن حادثه را با آنچه که در متون دیگر راجع به همان واقعه به توالی تغییر ماهیت و کیفیت یافته مقایسه کنند به حقیقت آنچه در این زمینه اتفاق افتاده آگاه خواهند شد. یج - بحث درباره تاریخ اسلام و ظهور مذاهب و عقایدی که در طی هزار و سیصد و پنجاه سال به تدریج پدید آمده خواهی نخواهی جوینده را در صده سیزدهم هجری به سرگذشت شیعه غالی و شیخیه و بابیه میرساند آنگاه تتبع در تاریخ تحول عقاید و آراء ناشی معتقدات شیخیه و بابیه درباره قایمیت و مهدی، پژوهنده را بدانجا میرساند که با عقاید نوابزاده و یارانش اصطکاک و اختلافی پدید آورد. مسلم است که مطالعه در تاریخ فرقه‌های حروفیه و نقطویه و بکتاشیه تا گفته‌ها و نوشته‌های دوسید رشتی و شیرازی استداد بییابد و تردیدی نیست که این جمله در چهارچوب تاریخ مذاهب اسلامی باید از زیر نظر بحث بگذرد. ید - نمیدانم ذکر چتر حمایت و تابعیت عثمانی که در بغداد بر سر بابیان مهاجر کشیده شد چرا

آقای اردکانی را آشفته خاطر ساخته و بدان نیندیشیده‌اند که پیش از آن هم سفارت روسیه بنا به شهادت مدارک متعدد اسری و غیر اسری این چتر حمایت را هنگام سوء قصد به ناصرالدین شاه و تعقیب و سبازات بایبان بر سر سیرزا حسینعلی گشوده اورا تنها از میان جمع بایبانی که در توطئه قتل ناصرالدین شاه دست داشتند نجات داد و همراه غلام سفارت دولت بیهوده تا بغداد بدرقه کرد. آیا نامه یا لوحی که به خط و انشای بها در میان اسناد گوبینیو در شهر استراسبورگ محفوظ مانده و در مجله راهنمای کتاب تهران چند سال پیش به چاپ رسید و در آن از گوبینیو درخواست حمایت شده از همین مقوله تشبثات محسوب نمیشود؟ معنی دخالت دولت انگلیس در نگهبانی عبدالبها در اواخر سال آخر جنگ جهانی اول و نجات او از تعقیب و تنبیه جمال پاشای ترک را آیا نباید چتر حمایت دیگری شمرد؟

تعجب ما از سریدی است که مراد او جلب حمایت خارجی را روا میداند ولی این بیچاره از بابت ذکر آن بردیگران خشمگین میشود.

یه - مسلم است که آقای نوابزاده تاریخ جدید را در هیچ یک از روایت‌های سه‌گانه سیرزا حسین منشی سانکچی و ملا محمد نبیل قاینی و ترجمه برون به انگلیسی ندیده و نخوانده‌اند و در صورتیکه خوانده بودند صفحات متعددی از آن را شاهد صادق تأثر بایبه به نوشته‌های سیرزا، سلکم خان و آخوندوف می‌شمردند. در صورتیکه اجازه بدهند چند سطر از جواب لوح عمه را که عزیه خانم دختر سیرزا بزرگ نوری در باب دعاوی برادر خود بها به برادرزاده اش عباس افندی نوشته است برای تأیید این اسر نقل کنیم:

«گویا ورود سیرزا سلکمخان را در آن ملک (بغداد) از خاطر سجو کرده‌اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعبده و نیرنجات متحیر و مات مانده به خیالش آمده که نیرنجات این شعبده مؤید صورت گرفتن خیالات اوست... بیچاره غافل از آنکه سلکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بر سر... است.»

یو- در گزارش‌هایی که ژنرال کنسول ایران از بغداد به تهران فرستاده و ده سال پیش اصل دفتر کوییه آنها را پیش یکی از کتابدوستان معاصر دیدم تفصیلی از کار سفر حضرات به اسلامبول وارد است که برخی از آنها در مجله وحید تهران به چاپ رسید و به اندازه کافی و جالب مواد برای قبول این اسر در آن میتوان یافت تا نیازی به افسانه پردازی دیگری احساس نشود.

یز- اگر آقای نوابزاده به رساله‌های ردیه‌ای که خود ازل و بها و طرفداران نزدیک به هر دو برادر در آورده و بعد از ادرنه بر رد یکدیگر نوشته‌اند، دست‌رسی داشته باشند، در آن اساسی افرادی که در بغداد قربانی کشمکش ازل و بها شدند مینگرند و میشنوند که سید اسمعیل زواره‌ای را سر بریدند و حاجی سیرزا احمد کاشی را شکم دریدند و ابوالقاسم کاشی را کشتند و سید احمد را با پیشتاب از پا در آوردند و سر سیرزا رضا را با سنگ کوفتند و پهلوی سیرزا علی را دریدند.

در مکتوب بهابه ناصرالدین شاه از جدیتی که شخصاً برای آرام کردن مهاجران بابی در بغداد به خرج داده سخن میگوید و در ضمن به وقوع حوادث نامطلوب از طرف ایشان اشاره دارد که سخن او برای نوابزاده سند است.



بح — سید اسمعیل اصفهانی مقتول همان سید اسمعیل زواره‌ای است که ترتیب ملاقات او را با بهاء در یکی از ردیه‌های طرفداران بهاء بر ضد طرفداران ازل دیده‌ام که در وصف مجلس ملاقات آنان در سرای محمد رضا اصفهانی می‌خواهد زمینه جذبه و شوق سید را نشان بدهد. سرید متعهد مجبور است بپذیرد که سید سر خود را با خنجر به دست خود برید و آلت قتاله را در دست خود نگاهداشت ولی محقق و مستنطق موضوع را به شکل دیگری تلقی میکنند و در خور قبول عقل نمیدانند که مردی در عشق سردی دیگر سر خود را با خنجر برید چنانکه خنجر از دست او نیفتد و بر زمین بخسبد و جان بسپارد.

این سید اسمعیل زواره‌ای براد رسید هاشم مکتبدار زواره بوده که شصت سال پیش تفسیر سوره کوثر باب را به خط نسخ دست او دیده‌ام. ابتدا سابقه خط دماغ و پریشانی حواس از او در محل معروف نبوده که چنین عمل لغوی را بتواند توجیهی بکند.

بط — در زبان فارسی معمولاً لوح را به معنی پاره سنگ تراشیده به خصوص برای سنگ روی قبر می‌آورند و در اصطلاح این فرقه به جای نامه و مکتوب به کار میرود. باید برای نفس آزاد و غیر متعهد مرد دانش پژوه این حق را قائل شد که اصطلاح نامه و مکتوب را در جای خود به کار برد و توقیع را هم به معنی امضای نامه بیاورد، نه نامه باب و ازل. لوح ناصرالدین شاه همان نامه‌ای است که بهاء در اواخر دوره توقف ادرنه برای ترمیم گذشته به شاه نوشت و تصور میکنم نقل این عبارت عربی از آن برای معرفی طبیعت مکتوب کافی باشد:

«... یخاطبونی قلم الاعلی و یقول لاتخفان اقصی لحضرة السلطان ماورد علیک، ان قلبه بین اصبعی ربک الرحمن، لعل یستشرق من افق قلبه شمس العدل والاحسان.... قل یا سلطان فانظر بطرف العدل الی الغلام ثم احکم بالحق فیماورد علیه ان الله قد جعلک ظلّه بین العباد وآیه قدرته فی البلاد.... ان الذین فی حولک یحبونک لانفسهم والغلام یحبک لنفسک... حسب الاذن واجازه سلطان زمان این عبد از مقرر سریر سلطان به عراق عرب توجه کرد...»

ترجمه فارسی عبارت منقول از مکتوب به شاه:

«کلک برین سرا بانک میزند و میگوید تترس و برای حضرت پادشاهی آنچه بتو رسیده حکایت کن! چه دل سلطان در میان دو انگشت پروردگار مهربان است و باشد که از کران دلش خورشید راد و دهش بتابد... بگو: شاه! به گوشه چشم دادبر این غلام بنگر و سپس درباره آنچه بدو رسیده درست حکم بکن! زیرا خدا ترا سایه خودش در میان بندگان و نشانه قدرتش در کشور قرار داده است... کسانی که در پیرامون تو هستند ترا برای خودشان دوست میدارند و این غلام ترا برای خاطر خودت دوست میدارد...»

سراپای نامه که با لحنی همناخت نوشته شده شهادت میدهد که سیرزا حسینعلی در صدد جبران گذشته بوده و میخواست است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصرالدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بابیان دیگر در ایران و عثمانی سیورزد و به فساد و فتنه آنها اعتراف میکند دلیل است که او میخواست خود را در دنبال سلب تهمت شرکت با بابیان دیگر در ۱۲۶۸، عنصری جدا از بازماندگان حادثه تهران که به خاک عثمانی پناه برده بودند بشمارد و برای اثبات این امر به نقل نامه‌ای در ضمن این مکتوب پردازد که قبلاً به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است.

کک - نمیدانم از نقل آنچه فاندرا تریشی در میزان الحق و سیل انگلیسی در مقدمه قران و تیزدل در ینابیع الاسلام و هاشم شامی در ترجمه مقدمه سیل به قصد تعریض به پیامبر اسلام و کتاب خدا آورده اند چه منظور دارند و آیا با ذکر آنها در کتابهای بهائی و رساله ها و مقاله ها قصد تشقی خاطر می داشته اند و یا تذکر نقاط قابل اعتراضی بوده است؟

به هر صورت ذکر اینگونه مطالب به همان درجه که از یک نفر کشیش ترسای بی اعتقاد به دین اسلام و بدخواه حضرت رسول انتظار می رود، نقل آنها بوسیله نوابزاده و صاحب فراید و یاران ایشان که برزیننه دین اسلام برای رضای دل خود طرحی خاص در افکنده اند کاری کاملاً برخلاف انتظار و دور از قبول انصاف است. آری اسلام در طول مدت هزار و سیصد و پنجاه سال همواره مورد حمله و تعرض و انتقاد و عیبجویی اسقفان و کشیشان و بداندیشان از داخل و خارج واقع بوده ولی این قضایا را به نحوی گذرانده که سرسویی به حیثیت و عظمت او آسیب وارد نیاورده است بلکه هم اکنون با جمعیتی بیش از ششصد میلیون که از همه مزایا و عوامل بقا و پیشرفت و تأثیر در ادیان دیگر برخوردارند حمایت خود را بر دهها اقلیت کوچک و متوسط متنوع می گسترده که در آغوش او آزادی اظهار عقیده برخوردارند. کک - مطالب گرفتگی از مقاله مزبور بسیار است که نیاز به توضیح و تفسیر دارد ولی تنگی عرصه ماهنامه تحقیقی گوهر مقاله را می فشارد و به همین یک نکته آن را خاتمه میدهد. آقای نوابزاده اگر تاریخ جدید را در یکی از سه چهار روایت معروفش خوانده و با متن قدیمی چاپ اوقاف گیپ، مانند برون مقابله کرده بودند و موارد نقل مطلب را حتی به عین الفاظ نخستین در دومی میدیدند، دیگر نمی نوشتند:

«و دیدیم که مانکجی مانع از آن شد که سیرزا حسین همدانی نسخه ای از تاریخ حاجی سیرزا جانی را به دست آورد و به شیوه ای که ابوالفضل او را راهنمایی کرده بودند تاریخ خود را بنویسد و آنچه را هم نوشت اسلامی مانکجی بود و بعد هم در آن جرح و تعدیل کرد و آن تاریخ قدیم بی نام و صاحب گمنام که ما آن را ندیده ایم و این تاریخ جدید که وصفش را از سیرزا ابوالفضل شنیدید و دیدید چه ارزشی دارند که کسی درباره آن بحث کند و مقالاتی بنویسد مگر آنکه او را مقصدی دیگر باشد...»

این قسمت و تتمه آن که از نقلش صرف نظر شد میرساند که آقای نوابزاده اردکانی همکار آواره تفتی بودند که وقتی در کواکب الدریه از تطبیق میان روایات متناقض که میدید و میشنید عاجز میشد در همان کتابی که سطر سطرش از زیر نظر عبدالبهائ گذشته بود ادعا میکرد که ابداً تاریخی بنام حاجی سیرزاجانی در عالم وجود نداشته و پاک زیر تاریخ قدیم میزد، باشد تا مبلغ اردکانی را هم روزی در پی محقق تفتی سالک راه پژوهش از این پژوهش ناروا بنگریم و بر عقل اقتصادی و موقع شناس سردیزدی آفرین بگوئیم

.۲۰۳۰/۳/۳۰